



کبری رحیمی

نسخه‌شناسی اشعار حکیم شرفای اصفهانی

نسخه‌شناس پیکر سخنوری، چابک‌سوار پهن‌دشت هنروری، ممتاز ایرانی و معزز ایرانی، حکیم شرف‌الدین حسین شرفای اصفهانی ملک‌الشعراء و استاد شاعران عهد خود، به ویژه شاعر نقش‌آفرین سحرآمیز مولانا صائب تبریزی، در عهد حکومت شاه عباس اول صفوی، از شهرت و احترام خاص، در میان عوام و خواص برخوردار بوده است، و در عین آوازه و شهرت در عصر خود، امروزه مجهول‌القدر و ناشناخته مانده است؛ ولی از آن جایی که به قول شاعر گران‌مایه و ادیب فرزانه، استاد امیری فیروزکوهی «... اساتید ادب، با تسلیم به حکم ظالمانه و مغرضانه، زیبا و درخشان، پیکر ادب ایران را هم از دیده خود، و هم از دیده دیگران، مستور نگه داشتند...».

آذر بیگدلی و متعقبان او، نه تنها شخص صائب و شعر او؛ بلکه ادبیات دو قرن مملکت را شایسته توجه و تحقیق نمی‌دانستند، و نیمی از چهره ادوار ادبی ایران در میان دوره صفوی، کم‌تر مورد عنایت و توجه ادبا و محققان بوده است. از میان صدها شاعر معروف آن زمان تنها تعداد معدودی از آن‌ها شناخته شده هستند که از جمله این شاعران می‌توان به حکیم شرفای اصفهانی اشاره کرد که این شعر معروف از او است:
دیدم که خون ناحق پروانه شمع را
چندان امان نداد که شب را سحر کند

شرح حال حکیم شرفای اصفهانی

نام و لقب حکیم شرفای را تمام تذکره‌ها «شرف‌الدین حسن» ذکر کرده‌اند. او در سال ۹۶۶ ق در حالی که حدوداً ۳۶ سال از حکومت شاه تهماسب اول صفوی می‌گذشت، پا به عرصه هستی گذاشت. شرف‌الدین حکیم شرفای اصفهانی، حدوداً سی سال از عمرش می‌گذشت که عباس میرزا در سال ۹۹۶ ق رسماً به سلطنت ایران رسید.

اجداد حکیم شرفای اصفهانی، از علما و حکمای معروف اصفهان، و پدرش حکیم ملا محمد حسین و برادرش حکیم نصیر از اطباء مشهور

حکیم شرفای اصفهانی از شاعران عهد صفویه و زاده اصفهان، یکی از بنیان‌گذاران سبک صفوی به شمار می‌رود. این شاعر، مفتخر به عنوان ملک‌الشعراء و ممتاز ایران، از طرف شاه عباس صفوی شد. او حکیمی متأثر از شاعران بزرگی چون سعدی، حافظ،

باباغانی، انوری و... بود. هم‌چنین رد پای ادبیات عرب در اشعارش محسوس است.

مقدمه

شاعر عرفانی، پزشک جسمانی، طیب روحانی، فیلسوف اشراق‌آفرین،

۱- کارشناس ارشد ادبیات عرب.



اصفهان بودند. خود او نیز در ابیاتی به این مسأله اشاره می‌کند:

تا به آدم همه از صلب هنر زادستم

همه دانند سپهر او تو هم می‌دانی
دکتر عبدالرسول خیّام‌پور در فرهنگ سخنوران به این صورت، حسن را خلف حکیم ملای اصفهانی ضبط کرده است.^۲ اغلب تذکره‌نویسان، حکیم شفایی را اهل اصفهان نوشته‌اند، و در اصفهانی بودنش شکی نیست، و خود او نیز در بیت زیر به این موضوع اشاره کرده است:

دُر از دریا و مهر از خاور و افلاطون از یونان

شفایی از صفاهان و حافظ از شیراز می‌آید^۳
در مورد تحصیلات شاعر، تقی‌الدین کاشی می‌گوید:

«علوم را نزد والد خود جناب حکمت‌پناه و
مسیح انفاس حکیم ملّا و برادر ارشدش حکیم
نصیر فراگرفت».^۴

از محتوای کلامش استنباط می‌شود که علاوه بر طب، در صرف و نحو عربی، فقه و اصول، معارف اسلامی، فلسفه و حکمت، نجوم و هیأت و علم مابعدالطبیعه، مهارت داشته است.

از شفای بوعلی، دانی شفایی گشته‌ام
بر سپهر فضل از آنم داد فطرت برتری
وز الهی و ریاضی و طبیعی بسته‌ام
بارها در بندر یونان دانش گسترتری
علم مابعدالطبیعه همچو شاهد در برم
چون نگردم؟ آخر از صورت پرستی‌ها ببری
صد فلاطون در دبستانک الف بی‌خوان بدی

گر نمی‌زد راه من مرغول زلف سعتری^۵
بدون تردید، در فنون ادبی، توانا بوده، و این حقیقت در سخنان خود او نیز پیدا است. هم‌چنین اطلاعات نجومی، فلکی و اصطلاحات موسیقی، در اشعارش فراوان به چشم می‌خورد:

۲- خیّام‌پور، عبدالرسول، فرهنگ سخنوران.

۳- جنان، لطف‌علی، دیوان حکیم شفایی اصفهانی، ص ۴۸۵.

۴- فخر الزّمانی، عبدالنّبی، تذکره میخانه.

۵- بنان، لطف‌علی، دیوان حکیم شفایی اصفهانی، ص ۱۱۵.

سلهک از راهوی نو از عراق

نغمه نسجد فرق ناکرده

که عجب دلکش این عشاق^۶

چون نوازی دو گاه می‌گویند

وضع زندگی شاعر

همه تذکره‌نویسان، در شغل طبابتش متفق‌القول‌اند که او پس از والد بزرگوارش در مسجد جامع اصفهان به طبابت نشست، و از همین راه، امرار معاش می‌کرد.

حکیم شفایی از دوران نوجوانی، علاقه خاصی به شعر و شاعری داشته، به حدی که کار طبابت او را در سال‌های بعد تحت‌الشعاع قرار داده است، خود در این باره می‌گوید: هر کسی به چیزی عشق ورزیده و خود را فدا کرده است، من هم فدای شعر و سخن شده‌ام:

آن به لیلی اسیر و این به ایاز

من فدای سخن شدم ز آغاز
سرانجام، کار او تا آن‌که به جایی رسید که مورد توجه شاه عباس اول واقع شد، و او را به عنوان ملك الشعرا و ممتاز ایران مفتخر ساخت.

حکیم شفایی، عطایا و جوایزی که شاه

چهل ساله بود که شاه عباس به شاعران عطا

می‌کرد، نسبت به پادشاهان

سال ۱۰۰۶ ق به هند بسیار ناچیز بود. همین

پایتختی برگزید. شاه امر باعث مهاجرت بسیاری

عبّاس، هنردوست از شاعران ایران به دربار

بود، به شعر و شاعری، شاهان هند شد

توجه و دل‌بستگی

خاصی داشت، و گاه و بی‌گاه، اشعاری می‌سرود.

این عوامل دست به دست هم داد تا شاعران این دوره، نسبت به ادوار دیگری چون زمان شاه تهماسب، در آرامش بیشتری به شاعری بپردازند؛ ولی عطایا و جوایزی که شاه عباس به شاعران عطا می‌کرد، نسبت به پادشاهان هند بسیار ناچیز بود. همین امر باعث مهاجرت بسیاری از شاعران ایران به دربار شاهان هند شد که می‌توان از میان آن‌ها به صائب تبریزی اشاره

۶- همان، ص ۸۲.



کرد

با وجود توجه زیاد شاه عباس به حکیم شفای،
 مناعت طبع او و بلندی همتش او را از مجالست شاه
 بی نیاز می کرد، و کم تر به ملازمت می پرداخت. به قول
 خودش، آبروی شعر را زیر پای ناکسان نریخته، و آن
 را وسیله ارتزاق و امرار معاش قرار نداده است.
 آبروی شعر در راه کسی نقشانده ام

تا مر از جمله معنی فروشان نشمری^۷
 گاهی اوقات نیز از ناپایداری جهان و مردمان
 حسود گله می کند:

اعجمی طبعان زبان من نمی دانند از آن

نکته سنجی چون خموشی ترجمان آورده ام^۸
 و تنها چیزی که در مقابل بی مهری اهل زمانه و
 مجهول ماندن قداست و فضیلتش او را تسلی می داده،
 سخنان شیرین و کلام پر حلاوتش بوده است:

تلخ کامم ز غم اما سخنم شیرین است

زهر می نوشم و بازار شکر می شکنم
 با هنر زاده ام و هم به هنر خواهم
 دم آخر که بود پیرهن تن کفتم

از اشعار شورانگیز خود شاعر و از اظهار نظر
 دو تذکره نویس معاصرش چنین مستفاد می شود که

حکیم شفایی با
 وجود گله مندی از
 وطن اکثر عمر خود
 را در زادگاه خود
 اصفهان سپری
 کرد.

حکیم، عمری را به دلدادگی و
 شیدایی گذرانیده است، و ظاهراً از
 ثمره ازدواجش پسری داشته به نام
 محمد که در زمان سرودن مثنوی
 دیده بیدار به سال ۱۰۲۷ ق خردسال
 بوده، و حکیم در نصیحت او، ابیاتی
 سروده است که از محتوای آن آشکار

می شود که فرزندش درس نمی خوانده؛ بنابراین در
 موقع فوت حکیم، هنوز طفل، و یا در گذشته بوده
 است. خود حکیم را نیز بی بی هست که مؤید این نظر
 است:

که دارم؟ تا به مرگم قطره ای از چشم تر ریزد
 مگر از بی کسی هایم صبا خاکی به سر ریزد^۹

مسافرت ها

حکیم شفایی با وجود گله مندی از وطن که
 می فرماید:

ز وطن زبس که هستم گله ناک چون غریبان

همه تن فغان سرایم چو درای کاروانی
 اکثر عمر خود را در زادگاه خود اصفهان سپری
 کرد

صیت نظم سفر مشرق و مغرب کردست

گرچه خود صید گرفتار کمند و ظنم^{۱۰}
 او سفرهایی به شیراز داشته است:

مرغ دلم شفایی ز گلزار اصفهان

پرواز سوی گلزار شیراز می گرفت^{۱۱}
 چنان که از ابیات یکی از قصایدش مستفاد می شود،
 از سفر خراسان، چندان راضی نبوده است:

رخصت از بخت بگیرم به صفاهان بروم^{۱۲}

بروم همچو مروّت ز خراسان برومحتی در باره
 شاعرانی که به خاطر جاه و مال به هندوستان و سایر
 ممالک مهاجرت می کرده اند، به تعریض گفته است:

رو سیه چون بادت کّر برای ملک هند

از در یزدان به آن مشّت گدا روی آوری

۱۰- همان، ص ۴۴۶.

۱۱- همان، ص ۱۶۴.

۱۲- همان، ص ۹۱.

۱۳- همان، ص ۳۷۴.

۱۴- همان، ص ۹۹.

۷- همان، ص ۱۵۱.

۸- همان، ص ۹۱.

۹- همان، ص ۹۱.



که مقطع غزلی است، در تأثر از فقدان وی سروده:

در اصفهان که به درد سخن رسد؟ صائب
کنون که نبض شناس سخن شفایی است^{۱۸}
محمد طاهر نصرآبادی می نویسد:
«حکیم شفایی به حسن بیگ ذوالقدر شیرازی
متخلص به انسی اعتقاد بسیار داشت»^{۱۹}.

رحلت

سال وفات حکیم شفایی را اسکندر بیگ
ترکمان صاحب عالم آرای عباسی، ۱۰۳۸ ق نگاشته
است. میرزا محمد تقی دولت آبادی از معاصران حکیم
شفایی، در دیباچهٔ مثنویات حکیم، سال وفات او را
۱۰۳۷ ق ذکر کرده است. دکتر محمد معین در جلد
پنجم فرهنگ فارسی خود، تاریخ وفاتش را ۱۰۳۸ ق
ضبط کرده است که با توجه به گفتهٔ اکثر راویان، در
صحت سال ۱۰۳۷ ق نمی توان تردید داشت. پیکر او
در کربلا مدفون است.

حکیم شفایی در تذکرها

صاحب تذکرهٔ آتشکدهٔ آذر در شرح حال او
می نویسد:

«حکیم شفایی، اسمش شرف الدین حسن،
طبیعی حاذق، شاعری عاشق ولیکن از کبرش
خلقی در آزار، در مجلس شاه عباس صفوی
رتبهٔ منادمت یافته، طبع خوشی دارد، و صاحب
دیوان است؛ اما اشعارش - بالنسبه - با هم
تفاوت بسیاری دارد...»^{۲۰}.

رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحا می نویسد:

- ۱۸- دستگردی، وحید، مجلهٔ ارمغان، شماره ۶-۷، ص ۴۲۷.
۱۹- گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکرها فی فارسی، ج ۲، ص ۸۳۱.
۲۰- سادات ناصری، حسن، آتشکدهٔ آذر، ص ۹۵۰.

یک دم آب سرد خوردن در سحر گاه نماز
پیش استغنا من بهتر ز گنج اکبری
هند من کلک سیه فام است کز پهلوی او
گنج معنی را برون آورده ام از لاغری
بی نیاز از شکر بنگاله ام کز شهد لفظ
کام شیرین می کنم خوش تر ز قند عسکری^{۱۵}

حکیم شفایی و شاعران معاصر

حکیم شفایی، حدود چهارده ساله بود که مولانا
ضمیری اصفهانی وفات کرد. در اصفهان، مجلس
تعزیه جهت بزرگداشت وی فراهم می سازند. تقی الدین
اوحدی، صاحب تذکرهٔ عرفات العاشقین که خود نیز
شاعر بوده است، می نویسد: «از بدایت حال تا غایت،
همیشه با حکیم، هم صحبت و هم مشق و دوست
بوده ایم».

و باز او می نویسد:

«وقتی که حکیم شفایی به هرات رفته بود، مابین
میرزا فصیحی هروی و حکیم شفایی در مجلس
حسین خان شاملو، امیرالامرای آنجا منازعات
و مباحثات و مکالمات عظیمه، واقع شده»^{۱۶}.
حکیم شفایی با جلالی نایینی و نیز با شاعری به نام
محمد رضا متخلص به «فکری» هم مکالماتی داشته
است.^{۱۷}

علی قلی خان واله نوشته:

«مولانا صائب را صحبت حکیم زیور جمال
شاهد کمالش گردیده».

بدیهی است که این، پیش از عزیمت مولانا به هند
بوده؛ یعنی او آن جوانی او؛ زیرا پس از مراجعت
صائب، حکیم وفات یافته بود، و این بیت معروف را -

۱۵- همان، صص ۱۵۱-۱۵۲.

۱۶- فخر الزمانی، عبدالنبی، تذکرهٔ میخانه.

۱۷- صدر هاشمی، محمد، شعرو شاعری در عهد صفویه، ۱۳۲۳ ش.

«شفای اصفهانی، نامش شرف‌الدین حسن و مردی فاضل بود، چه گفته‌اند که فضل حکیم را طبابت شاعری محبوب داشته، میرمحمدباقر داماد او را تمجید کرده، و در غزلیات، ایات شیرین دارد، و...»^{۲۱}

امین احمد راضی صاحب تذکره هفت اقلیم درباره حکیم شفایی چنین نگاشته است:

«شفایی، ولد حکیم مولانا است که طیبی حاذق بود، و صادق داشته، و شفایی به معنی الولد سُرّ آیه عمل که شعرش در غایت عذوبت است...»^{۲۲}

دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب نقد ادبی در مقاله‌ای با عنوان «از گذشته ادبی ایران»، وقتی درباره شعر و شعرای دوره صفوی بحث می‌کند، می‌نویسد:

«... کسانى مانند محتشم کاشانى و حکیم شفایی، در تتبع سعدی و خاقانی و انوری، مهارت نشان دادند؛ اما اسلوب آن‌ها مطلوب عامه واقع نشد، و چندان شهرت و قبول نیافت».

شهرت و قبول نیافت»^{۲۳}.
دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر فارسی زیر عنوان «شعر فارسی در عهد صفوی» ضمن آوردن شرح مختصری از شعرای بزرگ این دوره می‌نویسد:

«دیگر از شاعران عهد صفوی، حکیم شرف‌الدین حسن متوفی به سال ۱۰۳۸ ق طیب و ندیم شاه عباس اول، صاحب غزل‌ها و مثنوی نمکدان حقیقت است...»^{۲۴}

۲۱- هدایت، رضاقلی خان، مجمع الفصحاء، ج ۴، ص ۴۰.

۲۲- راضی، امین، هفت اقلیم، ج ۲، ص ۴۲۹.

۲۳- زرین کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲۴- صفا، ذبیح‌الله، مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر فارسی.

سبک اشعار حکیم شفایی

و قصایدی در تفاخر و مباحثات سروده، و خود را با شاعران و

باریک‌اندیشی شفایی و نکته‌پردازی و سخنوران پیشین، از به کار بردن صنایع و محصّنات عرب و عجم، مقایسه شعری، نظیر ارسال‌المثل، استعمال کرده است: مجاز، استعاره و... و آوردن الفاظ حکیم شفایی، مدعی عامیانه و تشبیهات دور از ذهن، نوآوری و ابداع سبک غموض و پیچیدگی کلام، شکایت تازه‌ای است از زمانه، گرایش به تصوّف و... از

مشخصات سبکی بدانیم که بعدها توسط فضلا و ادبای ایرانی به سبک هندی یا اصفهانی یا سبک دوران صفوی نامیده شد، باید گفت که حکیم شفایی، یکی از بنیان‌گذاران این سبک بوده که بعدها به وسیله شاعرانی چون کلیم کاشانی، صائب تبریزی و بیدل هندی به حدّ کمال رسید.

آثار حکیم شفایی

از آثار حکیم به جز دیوانش می‌توان به این موارد، اشاره کرد:

۱. نمکدان حقیقت بر وزن حدیقه‌الحدیقه سنایی.
۲. مثنوی دیده بیدار بر وزن مخزن‌الاسرار نظامی گنجوی.
۳. مثنوی مهر و محبت که بر وزن یوسف و زلیخای جامی و خسرو و شیرین نظامی است.
۴. مجمع‌البیان بر وزن تحفه‌العراقین خاقانی شروانی.
۵. قرابادین شفایی که در طب نوشته شده است.

تأثیر پذیری شاعر از دیگران

حکیم شفایی، مدعی نوآوری و ابداع سبک تازه‌ای است:

منطق نظمم ز اشکال قریحت نو به نو

حجت ابطال طرز باستان آورده‌ام
و قصایدی در تفاخر و مباحثات سروده، و خود را با شاعران و سخنوران پیشین، از عرب و عجم، مقایسه

کرده است:

ندارد لذتی بی سوز عشق آب و گل دل‌ها
محبت کو که افشاند نمک زاری بر این گل‌ها
حافظ گوید:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
حکیم شفایی گوید:

مگر زلفم که در زنجیر می پیچم سراپا را
مگر رشکم که بر لب می نهم سر جوش غوغارا
در همین غزل، مصراعی را از غزل حافظ، درج
کرده است:

شفایی در کنار زنده رودم دل همی خواهد:
«کنار آب رکناباد و گلگشت مصلاً را»
حافظ گوید:

ساقی به نور باده برافروز جام ما
مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما
حکیم شفایی گوید:

آخر زدند سکه دولت به نام ما
گلپانگ کوس عشق برآمد ز بام ما
حافظ گوید:

رونق عهد شباب است دگر بستان را
می رسد مژده گل، بلبل خوش الحان را
حکیم شفایی گوید:

چون خزان، چهره عشاق دهد بستان را
عاشق خار کند مرغ غزل داستان را
در بین اشعار حکیم، به ابیاتی برمی خوریم که بیان
رندانه حافظ و قلندری و وارستگی او را به خاطر
می آورد:

از یاده جوانی کن از آن پیش که گویند
از دیر کهن سال فلان رفت و جوان رفت
مرهون باده کرده شفایی وجود خویش

ارزان زیبر میکده رطل گران رفت
* * *
هر گز دل ما شیوه تزویر ندانست

جز جام می و زلف گره گیر ندانست

نکته دانا منم آن شاعر ساحر که مرا
همچو پیوند نقیضین محال است مثال
* * *

دامن از در کرده پیر، هر صفحه از دیوان من
غرق جوهر صد درفش کاویان آورده ام
* * *

از من کند طلوع به یک دم صد آفتاب
رسمی عجب نهاد دل و طبع خاورم
منم سلاله اسلاف خاندان سخن

منم چراغ ابد سوز دودمان سخن
به زیر دستی من کوس افتخار زدند
مقدمان کلام و خدایگان سخن

ز هر کسی به جهان یادگار چیزی ماند
منم فسانه عالم به داستان سخن
* * *

هر ورق از دفتر نظم سپهر دیگر است
می زند هر نقطه در روی دم ز لاف اختری
* * *

در گلستان سخن گستری امروز منم
بلبل نغمه غریبی که ندارد دثانی
با وجود این، به شعرای مشهور چون حافظ شیرازی

ارادت و ایمان خاصی داشته است، و گوید:
خسر و ملک معانی چو شفایی باشم
گر پسند نظر حافظ شیراز اتم

در واقع، این شاعر نیز مانند دیگر شاعران، تحت
تأثیر شاعران بزرگی چون سعدی، حافظ، خاقانی،
انوری و...

بوده، و در وزن، قافیه و... از آن‌ها پیروی کرده
است؛ مثلاً حافظ می فرماید:
آیا اینها الساقی ادر کاسا و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها
حکیم شفایی گوید:

چنان زد راه دینم کفر زلفی

که کافر هم مسلمانم ندانست

کشته آن چشم مخمورم بگو بر تربتم

هر که می آرد چراغی، جام گلفان آورد

حاجی تو انتظار حرم هرزه می کشی

ما کعبه را به دیدن میخانه برده ایم

خراب و عاشق و دیوانه و پیاله پرستیم

به من هر آن چه بگویند گو بگوی که هستم

هم چنین از اشعار سعدی تأثیر گرفته است؛ چنان که

سعدی می فرماید:

لأبالی چه کند دفتر دانایی را؟

طاعت و عظم نباشد سر سودایی را

حکیم شفایی گوید:

می نهم بند به پای دل سودایی را

نشکند تا در زندان شکیبایی را

سعدی گوید:

اتفاقم به سر کوی کسی افتاد است

که در آن کوی چو من کشته بسی افتاد است

حکیم شفایی گوید:

راه شوقم به گلستان کسی افتاد است

که تا پاگل خورشید بسی افتاد است

سعدی گوید:

تهر صبحدم نسیم گل از بوستان تو ست

الحان بلبل از نفس دوستان تو ست

حکیم شفایی گوید:

نوباوه ای است حسن که در گلستان تو ست

خوبی گلی است تازه که در بوستان تو ست

سعدی گوید:

ای طراوت برده از فردوس اعلی روی تو

نادر است اندر نگارستان دنیی روی تو

حکیم شفایی گوید:

بد بهشت از بگذرد باد از گل خود روی تو

مضطرب آید برهنه پا به گشت کوی تو

حکیم شفایی، در اکثر قصاید و غزلیاتش مانند

خاقانی ردیف آورده است، و به طرز خاقانی، توجه

داشته است؛ چنان که خود در این ابیات گوید:

بردم از پیش شفایی روش خاقانی

که چو شروان نمک آلا کنم اصفاهان را

طرز عشق است شفایی سخن تازه ما

روش دلکش خاقانی از او می بارد

با وجود این، گاهی در مقام مفاخره، خود را با

خاقانی برابر گرفته، و زمانی برتر از او دانسته است:

نیست خاقانی، شفایی!

حکیم شفایی هم چنین اکثر

غزل های بابا فغانی شیرازی

را تا کند خاقانی ام

را استقبال، و نظیره گویی

ورنه می دانی که پای

کرده است؛ شاید او هم

کم ز خاقانی ام نیست

مانند رکن الدین مسعود

کان شیرین نمکی طرز

کاشانی معروف به حکیم

نو آورده ماست

رکنا متخلص به «مسیح»

نیست چندان مزه با

به دستور شاه عباس به

همه خمیازه حسرت

پاسخ گویی غزلیات

چکند از غیرت ما

بابا فغانی مأمور بوده، و یا

گر بفشاری خاک لحد

پیش خود به صورت تفتنی،

خقلی

این کار را انجام داده است.

حکیم شفایی

هم چنین اکثر غزل های

بابا فغانی شیرازی را استقبال، و نظیره گویی کرده است؛

شاید او هم مانند رکن الدین مسعود کاشانی معروف به

حکیم رکنا متخلص به «مسیح»، به دستور شاه عباس به

پاسخ گویی غزلیات بابا فغانی مأمور بوده، و یا پیش

خود به صورت تفتنی، این کار را انجام داده است.

ادبیات عرب در اشعار حکیم

این شاعر، چون دیگر شاعران، از ادبیات عرب،

متأثر بوده است، و ضمناً چون در صرف و نحو تبخّر

داشته است، رد پای ادبیات عرب در اشعارش

محسوس است:

هر کس که چون سپهر لب نان خود شکست

دادش غنا خطی که من الفقر قدنجی

روی سخنش این هی إلا یوحی

دستمزد هنرش مکرمت اعطینا

حبيب الحق في الدارين احمد

كزو و آموخت آدم علم اسما

از روزگار زادهم الله رسد دعا

بر خستگان که خفته ز رشکم به بسترند

سپیل مژگان ز سر خشک گیاهم بگذشت

تازه شد باز حدیث بلغ السیل زبانه

نتیجه

حکیم، اگر چه همانند اکثر شاعران در زمان خود، بسیار معروف بود، ولیکن به جبر زمانه، در عهد ما مجهول القدر مانده است. از این شاعر، اشعار زیبا و خوش آهنگی به جای مانده، و بر ما است که هر چه بیشتر او را به جامعه ادبی بشناسانیم

حکیم شفایی، علاوه بر این که مقام قابل قبولی در میان شاعران زمان خود و نزد شاه عباس داشت، یکی از ارکان ادبیات و شعر در عهد صفوی به شمار می رود. او یکی از بنیان گذاران سبک هندی بوده است که بعدها این سبک به وسیله شاعرانی چون صائب به کمال رسید.

وی علاوه بر خصوصیات علمی و ادبی، دارای شخصیت والایی است که هرگز حاضر نشدند به خاطر جیره دنیا هر کسی را بستاند.

حکیم، اگر چه همانند اکثر شاعران در زمان خود، بسیار معروف بود، ولیکن به جبر زمانه، در عهد ما مجهول القدر مانده است. از این شاعر، اشعار زیبا و خوش آهنگی به جای مانده، و بر ما است که هر چه بیشتر او را به جامعه ادبی بشناسانیم.

فهرست منابع و مأخذ

۱. بنان، لطف علی، دیوان حکیم شفایی اصفهانی، آذربایجان: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول ۱۳۶۲ ش.
۲. خیام پور، عبدالرسول، فرهنگ سخنوران، ۱۳۴۰ ش.
۳. دستگردی، وحید، مجله ارمغان، سال هیجدهم، شماره ۶-۷.
۴. راضی، امین، هفت اقلیم.
۵. زرین کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴ ش.
۶. سادات ناصری، حسن، آتشکده آذر، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۰ ش.

۷. صدر هاشمی، محمد، شعر و شاعری در عهد صفویه، اصفهان، چاپ

دوم ۱۳۲۳ ش.

۸. صفا، ذبیح الله، مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر پارسی، تهران:

امیرکبیر، چاپ

هشتم ۱۳۵۳ ش.

۹. فخر الزمانی، عبدالنبی، تذکره میخانه، تهران: اقبال، ۱۳۴۰ ش.

۱۰. گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره های فارسی، تهران: دانشگاه

تهران، ۱۳۵۰ ش.

۱۱. هدایت، رضاقلی خان، مجمع النصحاء، تهران: امیرکبیر، چاپ اول

۱۳۳۹ ش.

